

بحثی در باب هنر و عکاسی

1- دوستان عزیز سلام. یک نکته هست که دلم می خواهد آن را به چالش بکشم. اگر کسی از بزرگواران فن و هنرنظری دارد بیاید و بحث کند شاید پاسخ پرسش را با هم پیدا کنیم. "آیا عکاسی هنر است یا صنعت؟" بنظرمی رسد عکاسی یک ماده است مثل موم. مثل یک قطعه سنگ یا یک تکه خمیر که در دست هرکس باشد می تواند از آن اثری بیافریند که سرشار از زیبایی یا برعکس حاکی از زشتی باشد. بنابراین اصل سوال غلط می نماید. پرسش نباید به این شکل باشد که عکاسی چیست؟ چون همه می دانیم عکاسی یک تکنیک بیانی است بنابراین مهم این است که عکاسی چه می خواهد باشد؟ مثل همه ی هنرها که به مثابه ی ابزار در دست همگان هستند و همه می توانند هر چه می خواهند باشند یا هر تصویری که می خواهند، بیافرینند. اگر بپرسیم عکاسی چیست؟ همه باید یک پاسخ بدهیم که آن هم توضیح تکنیک عکاسی باشد نه چیزی بیشتر...

2- فرهنگ غربی اگر هزار نکته ی منفی داشته باشد یک نکته ی مثبت دارد و آن هم نامگذاری دقیق و حساب شده ی پدیده های جدیدی است که در طول زمان ظاهر شده و ادامه می یابند. از جمله ی همین نام ها کلمه ی "photography" یا "نقاشی با نور" است که همه ی ما معنی آن را به "عکاسی" تعبیر کرده ایم. و هرگز فکر نکرده ایم که آیا این معنی درست است یا نه؟ و فکر می کنیم که راست و درست عمل کرده ایم. در حالی که عکس و عکاسی در کلام ما عملی است که ناظر بر تکنیک این کار است بر یک سطح حساس به صورت معکوس. یعنی اصلاً متوجه ی عمل ثبت و ثابت شدن یک تصویر بر روی آن سطح نبوده ایم. فقط به عملیات واژگونی آن فکر کرده ایم. بنابراین در نامگذاری این پدیده واکنشی که در ایت به یک تصویر ثابت منجر می شود اصلاً مورد توجه ما نبوده است. در حالی که در فرهنگ غرب نفس این واکنش مهم بوده که نام دقیق "ثبت نور" را بر آن اطلاق کرده اند و نه "عکاسی" به مفهوم دقیق کلمه آن از منظر یک ایرانی. پس تعبیر ما از عکس و عکاسی غلط بوده است و ما تاکنون به غلط این مفهوم را بکار برده ایم و به دیگران نیز همین را آموزش داده و می دهیم؛ و گرنه ما امروزه باید چه معنایی به "عکس دیجیتال" بدهیم؟ عکس دیجیتال عکسی نیست که از یک تصویر منفی به تصویری مثبت تغییر شکل داده باشد تا بتوانیم آن را ببینیم. تصویر دیجیتال مستقیماً و به صورت مثبت و نه برعکس توسط عکاس تهیه و دیده می شود. شاید به تعبیری علمی تر شبیه به تصویر "اسلاید" عمل کند که در دورانی نه چندان دور کاربرد فراوان داشت. بنابراین امروزه دیجیتالی شدن عکاسی باید تعریف ما را از این پدیده عوض کند. بنظرم از الان ببعد بهتر است ما لفظ "تصویرگر" را به جای "عکاس" و "تصویر" را به جای "عکس" بکار ببریم تا حداقل قدری علمی تر به این موضوع پرداخته باشیم. به همین جهت و با همین نگرش ناصحیح است که ما هنوز نتوانسته ایم برداشتی روشن از هنری بودن یا صنعتی بودن عکاسی داشته باشیم. برای عده ای از ما که تاکنون هنر عبارت بوده از صنایع دستی، نقاشی و ادبیات؛ عکاسی محملی از هنر نبوده است چون کار عکاسی تهیه ی تصویری برعکس بوده از واقعیت. در حالی که برای یک آدم غربی عکاسی یعنی "ثبت نور" که این عملیات ثبت می تواند به ثبت یک اثر واقعی و حتی هنری هم بیانجامد و برای عده ای دیگر از ما که هنر یعنی ثبت و عرضه ی یک اندیشه ی ناب و خیال انگیز ذهنی در قالب یک تصویر، عکاسی یک پدیده ی تکنیکی است که باید نکات فنی آن را بخوبی آموخت. و من حیران از اینکه عکاسی را هنر بدانم یا صنعت !!!؟؟

3- توضیح دیگری که لازم است داده شود این است که نفس عکاسی، صنعتی است که مانند یک چوب دوسر طلاست. هم میتواند فنی (کاربردی) باشد و هم هنری صرف. مهم نوع استفاده است. همه ی هنرها این قابلیت را دارند و همه ی قالب های هنر، هم می توانند صنعتی باشند و هم هنری. اصلاً ابزار فقط وسیله ی خلق هنر است. پس در این میان باید بین دو تعریف تفاوت قائل شد: تصویرگر هنرمند و هنرمند تصویرگر. بنظرم یک عکاس آنگاه هنرمند است که ابتدا تصویرگر باشد یعنی ابزارش را بخوبی بشناسد، سپس به هنر فکر کند تا کارش را با زیبایی عین کند. و به این ترتیب یک هنرمند آنگاه عکاس می شود که ابتدا هنرمند باشد یعنی ذهن و نظر هنرمندانه داشته باشد سپس با ابزاری به نام عکاسی آشنا شده و به خلق زیبایی می پردازد. از همین منظر یک عکاس هنرمند در ایت یک تکنیسین خوش دست می شود و یک هنرمند عکاس یک نظریه پرداز تصویرگر. هر دو خالقند اما خلاقیت در یکی به تکرار می رسد و در دیگری به بدعت. حال سوال تاریخی اینجاست: ما در کدام سو ایستاده ایم؟؟؟

4- با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شد؛ هنر به عنوان ابزاری برای بین احساس و اندیشه ی مبتنی بر آن کیفیتی روحانی می طلبد تا به ظهور برسد. در این میان این احساس به دنبال محملی است که خود را بنمایاند. به این ترتیب تصویرمتولد می شود تا به نمایش آن احساس پردازد. بنابراین احساس ما از محیط بیرون خود با رویکردی عملی به ابزار دست به دامن دوربین میشود و این عمل ما را به خود می نمایاند. ما با تحلیل تصویر هایمان می توانیم خودمان را بهتر بشناسیم. ظرافت این نکته در این است که باید با خود صادق باشیم. هرگاه که نیاز داریم دست به دوربین ببریم . درست مانند یک شاعر یا نویسنده که با غلیان ذهن واحساس خود دست به قلم میشود و به خلق دنیای درون خود در قالب یک نوشتار می پردازد. این دنیای درونی با بیان شدن است که می تواند رازهای شخصیت ما را همانگونه که می اندیشیم، آشکار کند. از طرف دیگر ما در طول زمان هرچه بتوانیم به پالایش روحانی خود برسیم، تصاویرمان صمیمانه، عمیق و والاتر می شود. مگر نه این است که آدمی به اندیشه است و نه جسم؟ بنابراین ما باین سیر روحانی به فطرت پاک و گرانقدر خود خواهیم رسید. و این جان کلام هنر به معنای دقیق آن است.

سید محمود مطهر -- 92/6/10